نقش كاربردى و ابزارى مصلحت‏

محمدرضا ايزدپور

عنصر مصلحت در مباحث علمى و اعتقادى از جايگاه در خور توجهى برخوردار است. بسيارى از پژوهشگران شيعه و سنى درباره آن پژوهش كرده‏اند. در نوشتار حاضر به صورت كوتاه به بررسى نقش كاربردى و تطبيقى اين عنصر در فقه از دير باز شيعه و سنى مى‏پردازيم. از ديرباز در انديشه دانشمندان شيعه و سنى اعم از متكلمان فقيهان و اصوليان مصلحت كاربردها و استعمالات فراوانى داشته است؛ تا بدان جا كه با سيرى اجمالى در آثار مختلف آنان، با موارد بسيارى از آنها روبه‏رو خواهيم شد كه بالغ بر هزاران مورد خواهد شد.

در اين مقاله پاره‏اى از اين كاربردها، نقش ابزارى و استناد غير منطقى به اين عنصر را به تصوير مى‏كشانيم. لازم به ذكر است مراد از مصلحت در اين قسمت، مصلحت به معناى اعم يعنى مصلحت كلامى و فقهى هر دو است.

كاربرد مصلحت‏

1- شيخ انصارى در ابواب مختلف فقه و اصول به صورت‏هاى مختلف به عنصر مصلحت استناد كرده است كه تنها چند نمونه از آنها را بيان مى‏كنيم:

الف: وى در باب مستثنيات غيبت آورده است: «غيبت كردن يك مومن در صورتى كه براى او منفعت و مصلحتى را به دنبال داشته باشد كه آن مصلحت در ديدگاه شرع يا عقل بر مصلحت حفظ احترام و شخصيت او، رجحان داشته باشد روا است.»(1)

ب: وى مسئله تبعيت احكام از مصالح و مفاسد را به تفصيل مطرح ساخته و كيفيت آن را بيان كرده است(2).

ج: وى در باب ارتزاق قاضى از بيت المال مى‏فرمايد: اشكالى در اين كار وجود ندارد، در صورتى كه قاضى بدان مال نيازمند باشد؛ بلكه اگر حاكم مصلحت ببيند در هر صورت ولو بدان محتاج نباشد، مى‏تواند او را تامين كند.(3)

د: شيخ انصارى در باب عذرهاى واقعى و شرعى مى‏گويد: «حكم اجتهادى، حكمى عذرى محسوب مى‏گردد، نه حكمى واقعى؛ بلكه عمل به ظن نيز از باب عمل به طريق غالبى به سوى واقع است. بنابر اين، مراد از آن، چيزى غير از ادراك مصالح واقعى كه ما بازاء آنها احكام واقعى است، نيست و تحقق ظن به خلاف واقع، موجب تغيير مصلحت واقعى نمى‏گردد و نهايت چيزى كه از آن به دست مى‏آيد معذوريت مجتهد هنگام خطا است....»(4)

س: وى در باب قرض دادن اموال طفل از سوى ولى و سرپرست شرعى او مى‏گويد: «همه فقها معتقدند در صورتى كه مصلحت در كار باشد، هيچ اشكالى در اين كار وجود ندارد.»(5)

ش: وى در باب ازدواج صغيره مى‏فرمايد «اگر پدر يا جد، صغيره را به تزويج كفو و با لحاظ مهرالمثل درآورده باشند، صغيره نمى‏تواند پس از بلوغ به اين تزويج اعتراضى داشته باشد.»(6)

ص: وى در باره نفوذ حكم قاضى در حالى كه فاقد شرايط قضاوت باشد، مى‏فرمايد: «اگر مصلحت در علم امام معصوم - عليه السلام - اقتضاى مسئوليت پذيرى از سوى چنين قاضى را بنمايد، تقدم چنين مصلحتى بر مصلحتى كه انگيزه شارع بر اعتبار وجودى شرايط در شخص قاضى به شماره آيد، منوط به رجحان آن مصلحت بر ديگرى است، ولى چنان چه مصلحت در علم امام به چنين مرحله‏اى نرسد، جايز نيست.»(7)

ط: وى در باب عزل فقيه جامع الشرائط از سوى امام معصوم و نايب خاص او مى‏فرمايد: «در صورتى كه مصلحت دينى در كار باشد، اشكالى در اين كار وجود ندارد.»(8)

لازم به ذكر است كه شيخ انصارى در موارد بسيارى به مصلحت استناد كرده است.(9)

2- شيخ مفيد مى‏فرمايد: «حاكم مى‏تواند محتكر را بر خارج نمودن آن چه احتكار كرده است، اجبار كند. نيز مى‏تواند اجناس احتكار شده را به هر صورتى كه مصلحت مى‏داند قيمت گذارى نمايد.»(10)

3- سيد مرتضى در بحث مقدار ديه‏اى كه به نطفه اسقاط شده تعلق مى‏گيرد، مى‏فرمايد: «دليل ما بر اين مدعا اولاً اجماع طائفه‏اى است و ثانياً اين مدعاى ما مورد تعلق مصلحت نيز است.»(11)

4- وى مى‏فرمايد: «علت تحريم شرب مسكر، در واقع، همان مصلحت است كه خداوند بر آن آگاهى كامل دارد.»(12)

5- سيد مرتضى مى‏فرمايد: «علت مباح شدن پنهان شدن از شر دشمن براى انبياى الهى مصلحت موجود در اين كار است كه خداوند بر آن آگاه است.»(13)

6- ابوالصلاح حلبى در باب انكار قلبى عليه شخصى كه اصرار بر انجام معاصى دارد مى‏گويد: «چنين به سبب استحقاقى كه در كفر يا فسق خويش پيدا كرده است بايستى به مجازات قتل، تازيانه يا تعزير نائل گردد؛ زيرا مصلحت شتاب نمودن در اعمال چنين مجازات هايى را اقتضا مى‏كند.»(14)

7- شيخ طوسى در باب خريد و فروش اراضى اهل ذمه مى‏فرمايد: «حاكم از اهل ذمه به مقدارى كه مصلحت بداند، ماليات مى‏گيرد.(15)

8- وى در باب اقامه حدشرعى بر اين باور است كه زانى اگر نزد امام اقرار عليه خود كند، سپس اظهار توبه كند، امام مى‏تواند از گناه او در گذشته يا بر او اقامه حد كند، بر حسب آن چيزى كه مصلحت مى‏داند.(16)

9- او در باب مجازات عمل شنيع لواط نيز معتقد است حاكم اسلامى هر يك از چهار نوع مجازات را مصلحت بداند، انجام مى‏دهد. وى درباره سوزاندن مى‏گويد: «حاكم مى‏تواند اين كار را بنابر مصلحتى كه در ترك آن مى‏بيند، انجام ندهد.»(17)

لازم به ذكر است كه شيخ طوسى در موارد بسيارى در كتاب‏هاى المبسوط، الاقتصاد و الرسائل العشر به مصلحت استناد كرده است.(18)

10- سيد مرتضى بر اين باور است كه انسان‏ها نمى‏توانند به صورت قطعى به مصلحت و مفسده چيزى آگاه شوند و نهايت چيزى كه مى‏توانند بدان دست يابند؛ آگاهى مصلحت و مفسده به صورت ظنى است.(19)

11- علامه حلى در باره قيمت گذارى اجناس احتكارى بر اين باور است كه شيخ طوسى و شيخ مفيد دو ديدگاه متفاوت از يكديگر دارند. شيخ مفيد بر اين باور است كه حاكم مى‏تواند بنابر مصلحتى كه مى‏بيند اجناس احتكار شده را قيمت گذارى كند.(20)

12- شيخ مفيد مى‏فرمايد: «خداوند متعال حج و جهاد را به سبب مصلحت واجب كرده است، پس زمانى كه از انجام آن دو تمكن داشتند، مصلحت فراگير مى‏گردد و زمانى كه با ممانعت و افساد مجرمان از آن ممنوع شدند براى آنان، مصلحت در ترك و خوددارى از آن است....»(21)

13- ملا مهدى نراقى مى‏گويد: «زمانى كه انسان به دروغ گويى نياز و اضطرار پيدا كند و مصلحت آن را ايجاب كند، اين كار براى او مجاز مى‏شود.»(22)

14- ميرزا محمد تقى اصفهانى مى‏گويد: «زمان ظهور امام عصر - عليه السلام - از امور خفيه‏اى است كه مصلحت الهى اختفاى آن را اقتضا كرده است، چنان كه احاديث متواتره‏اى در اين راستا وجود دارد.»(23)

كاربرد مصلحت در ديدگاه دانشمندان اهل سنت‏

1- ابن حجر مى‏گويد: «اگر مصلحت تهافت با مفسده داشت و مقدار تأثير هر كدام براى ما نامشخص بود، بايستى امر را به صاحب شريعت واگذار و به ادله لفظيه مراجعه كنيم.»(24)

2- وى مى‏گويد: «مصرف غنايم به حسب تشخيص مصلحت از سوى حاكم صورت مى‏پذيرد(25)

3- برخى از دانشمندان اهل تسنن در باره مصرف زكات بر اين باورند كه اختيار آن با حاكم است، اگر حاكم مصلحت را بر آن ديد كه همه غنايم را در بين تمام مردم تقسيم كند، همين كار را انجام مى‏دهد وگر نه آنها را به برخى از مردم مى‏دهد.(26)

4- ابن ابى الحديد بر اين باور است كه پس از رحلت پيامبر اكرم - صلى الله عليه و آله - على - عليه السلام - اولى و احق و افضل بود. او برتر از تمام افراد بشر پس از نبى اكرم ص و احق به خلافت بر تمام مسلمانها بود، اما به او بى اعتنايى شد و حق او به سبب مراعات مصلحت پايمال گرديد(27)

5- وى مى‏گويد: «تمام صحابه به سبب رعايت مصلحت بر ترك بسيارى از نصوص، اجماعى يكپارچه كردند، همانند بى اعتنايى آنها به نصوص و اسقاط حق ذوى القربى و سهم مؤلفه قلوبهم.(28)

6- سمرقندى درباره مال گمشده (لقطه) بر اين عقيده است كه اگر لقطه حيوان باشد در صورتى كه قاضى مصلحت ببيند به جوينده آن حيوان فرمان مى‏دهد كه آن را اجاره دهد و مخارج و هزينه‏هاى خود و حيوان را از همان محل اجاره تامين كند و اگر در اجاره دادن مصلحت نباشد، در صورتى كه صلاح ببيند، به او امر مى‏كند كه مخارج حيوان را تا زمانى كه آن را به صاحبش باز گرداند، تامين كند و اگر مصلحت ديد كه حيوان به فروش برسد، به او امر مى‏كند كه حيوان را بفروشد و پول آن را نگه دارى كند.(29)

7- شاطبى مى‏گويد: «مصالح دين و دنيا مبتنى بر حفظ امور پنچ گانه (دين، جان، نسل، مال، عقل) است... تمام مقاصد شريعت در گروى مطلق مصالح است؛ به گونه‏اى كه اختصاص به يك يا چند موضع خاص يا مواضع اتفاق و اجماع علما نداشته بلكه در تمام كليات و جزئيات شريعت مصالح سريان و جريان خواهد داشت.»(30)

لازم به ذكر است كه شاطبى در تمام چهار جلد كتاب الموافقات، مصلحت را به دقت به تصوير كشانده و از نظريه پردازان بزرگ اهل سنت در راستاى بيان مقاصد شريعت و مصلحت است.

8- مغربى معروف به حطاب رعينى در باب نيت در عبادات مى‏گويد: منوّى در عبادات دو قسم است:

يك: به خودى خود مقصود مى‏باشد، مانند نماز (مقصودلنفسه)؛

دو: به جهت غير خود، مقصود مى‏باشد (مقصود لغيره).

قسم دوم نيز دو قسم است:

الف: با وجود آن كه مقصود لغيره است، مقصود لنفسه نيز باشد، مانند وضو؛ زيرا نظافتى مشتمل بر مصلحت است كه براى نماز مطلوبيت دارد و مكمل هيئات آن است.

مقصود: لغيره است، مانند تيمم.(31)

9- وى با واسطه نقل مى‏كند: ابوالمعالى مى‏گويد: امام مالك، عمده مذهب خويش را بر مصلحت مبتنى مى‏داند و بر اين باور است كه ثلث مردم را به سبب مصلحت دو ثلث ديگر مى‏توان به قتل رسانيد. مازرى مى‏گويد: آن چه ابوالمعالى از امام مالك حكايت كرده است، قابل تصديق است.(32)

10- دسوقى در باب جهاد مى‏گويد: «مهادنه جائز نيست مگر با چهار شرط: الف: عاقد مهادنه، امام يا نايب او باشد؛ ب: به جهت مصلحت باشد؛ ج: عقد آن خالى از شرط فاسد باشد؛ د: مدت آن مشخص باشد به گونه‏اى كه امام با اجتهاد خود تعيين كرده باشد....»(33)

11- وى مى‏گويد: «كارى را كه شارع از انسان مطالبه مى‏كند سه قسم است:

الف: مشتمل بر مصلحتى است كه براى شخص انجام دهنده در نظر گرفته شده است كه اين قسم قابل تحصيل نيست مگر بالمباشره و بدون گرفتن نايب، مانند روزه و نماز.

ب: مشتمل بر مصلحتى است كه در ذات عمل در نظر گرفته شده است كه تحصيل مصلحت در اين قسم نيازى به مباشرت ندارد، مانند رد امانات.

ج: مشتمل بر مصلحتى است كه براى فعل و فاعل در نظر گرفته شده است. اين قسم مردد بين دو قسم قبل است كه علما در الحاق آن به هريك از دو قسم اختلاف نظر دارند مانند حج كه عبادتى است كه با انفاق مال شكل مى‏گيرد....»(34)

12- ابوالبركات درباره امان در جنگ مى‏گويد: «شرط امان در صورتى كه براى مسلمانان ضررى را به دنبال نداشته باشد، اين است كه در آن مصلحت وجود داشته باشد يا مصلحت با عدم ضرر برابر و مساوى باشد.»(35)

13- سرخسى در زمينه مصلحت تكاليف جزايى مى‏گويد: «آن چه در اين راستا جعل گرديده به سبب مصالحى است كه به بندگان بازگشت مى‏كند، مانند قصاص كه به سبب نگه دارى نفوس و حد زنا به سبب نگه داشتن انساب و... تشريع گرديده است.»(36)

14- وى مى‏گويد: «ولايت پدر بر فرزند خود مقيد به در نظر داشتن مصلحت فعلى آن است....»(37)

استفاده ابزارى از مصلحت

پس از آن كه با پاره‏اى از موارد استناد دانشمندان شيعه و سنى به عنصر مصلحت آشنا شديم در اين جا به جايگاه اين عنصر حياتى از ديدگاه تطبيقى پرداخته و بدين سان نقش ابزارى آن در بين برخى از علماى اهل سنت روشن و پاره‏اى از عملكردهاى منفى و غير منطقى آنان در راستاى استناد به عنصر مصلحت تشريح مى‏گردد.

گفتمان مصلحت در مكتب فقهى تشيع با گفتمان مصلحت در فقه اهل سنت تفاوتى اساسى دارد. به نظر شيعه، تمسك به عنصر مصلحت، به مفهوم وسيله‏اى براى جلب منافع دنيا و دستيابى به مظاهر فريبنده آن نيست و هر انسانى اجازه ندارد در هر كجا و به هر بهانه‏اى آن را دستاويزى براى رسيدن به اهداف فردى اجتماعى و سياسى قرار دهد.

با مرورى گذرا در آثار برخى از صاحب نظران اهل سنت به خوبى مى‏توان به اين حقيقت تلخ دست يازيد كه از دوران پس از رحلت نبى گرامى اسلام - صلى الله عليه وآله وسلم - تاكنون برخى از آنان از اين عنصر بهره‏هاى ناصواب برده و با بهانه عمل به مصالح مرسله در هر جا كه منافع جامعه ايجاب كرده، بدان استناد كرده و به موضع‏گيرى هاى نامعقولى رسيده‏اند.

ما در اين بخش از نوشتار بر آن شديم كه قسمت هايى از اين واقعيت تعجب برانگيز و در عين حال تلخ و آزار دهنده را به تصوير كشانده تا بدين وسيله مدعاى خويش را به صورت ملموس و عينى تحقق بخشيم.

1- ملك در مناظره با عباسى به او مى‏گويد: جواب تو از قصه خالدبن وليد چيست؟

عباسى مى‏گويد: ابوبكر مصلحت را در آن ديد كه او را به سزاى اعمال خود نرساند.

علوى مى‏گويد: سبحان الله! چه مصلحتى در كشتن أبريا به دست خالدبن وليد بود؟ چه مصلحتى در آن بود كه با زن‏هاى آنان زنا كرد و نه تنها بدون حد و عقاب رها گرديد؟ بلكه فرماندهى لشكر نيز به او واگذار گرديد و در رساى او به صراحت بگويد: او شمشير خداست؟ آيا شمشير خدا كفار را از دم تيغ مى‏گذراند يا مسلمانان را؟ آيا شمشير خدا ناموس مسلمانان را حفظ مى‏كند يا با آنان عمل فحشا را انجام مى‏دهد؟

عباسى مى‏گويد: اى علوى! كمى صبر كن! ابوبكر خطا كرد ولى عمر آن را جبران كرد.

علوى گفت: جبران چنين كارهايى به تازيانه زدن و قصاص كردن است ولى وى چنين كارى را نكرد.(38)

2- اسامه از سوى پيامبر - صلى الله عليه و آله - به عنوان فرماندهى لشكر اسلام منصوب گرديد. پس از رحلت پيامبر از سوى برخى صحابه او از اين منصب عزل گرديد. برخى از علما اهل سنت براى اين عمل صحابه عذر آورده‏اند كه ابوبكر با عزل اسامه موافقت كرده؛ زيرا چنين چيزى مقتضاى مصلحت بود.

3- پس از رحلت نبى اكرم - صلّى اللَّه عليه وآله - عمر تمايل داشت كه ابوبكر نيز در مراسم تدفين پيامبر حضور داشته باشد. از اين رو، براى مردم به خداوند سوگند خورد و اعلام كردكه پيامبر از دنيا نرفته است. ابن ابى الحديد در اين راستا معتقد است كه عمر مى‏دانسته است كه پيامبر فوت كرده است اما براى آن كه فتنه و فساد در مسئله جانشينى و خلافت اتفاق نيفتد، مصلحت ايجاب كرد كه به دروغ بگويد: پيامبر از دنيا نرفته است، مانند حضرت موسى از ميان قوم خود پنهان گرديده است.(39)

4- ابن ابى الحديد معتزلى در زمينه حق ولايت حضرت على - عليه السلام - بر اين باور بوده است كه على - عليه السلام - به سبب برترى براى منصب جانشينى اولى و احق بوده است. او برترين افراد بشر پس از پيامبر و سزاوارتر از همه براى جانشينى وى بود، اما حق به سبب مصلحت پايمال گرديد.(40)

5- وى مى‏گويد پس از وفات پيامبر اكرم وضعيت صحابه كه از رجوع به فرد افضل خوددارى ورزيدند از دو حال خارج نبود: يا به سبب وجود يك مانع و علتى كه در آن فرد افضل مى‏ديدند يا بدون وجود مانع در او، از مراجعه به وى امتناع كردند. اگر فرضيه دوم صحيح باشد، رجوع به فرد مفضول از روى هوا و هوس است و كارى ناپسند و باطل به شمار مى‏آيد.

اگر فرضيه اول صحيح باشد، يعنى آنان به سبب وقوع فتنه و اين كه مردم با على - عليه السلام - عداوت و حسادت مى‏ورزيد از رجوع به او خوددارى كردند، در چنين صورتى مى‏بايستى خود آن حضرت براى آنها عذر مى‏آوردند و براى آنها شفاف سازى مى‏كردند كه بيعت مردم با فرد مفضول به سبب مراعات مصلحت اسلام بوده است، در حالى كه حضرت على - عليه السلام - پس از اين حادثه از اين كار مردم شكايت كرده و آنان را زير سوال بردند.(41)

6- بحرانى مى‏گويد: هنگامى كه ابوبكر به اصحاب سقيفه گفت: اين دو نفر، يعنى عمر و ابوعبيده در ميان شما حاضر هستند، يا هر يك كه دوست داريد دست بيعت بدهيد... پس از رد و بدل شدن سخنان بين ابوبكر و عمر، عمر به ابوبكر گفت: من از تو افضل هستم (يا كسى كه از تو افضل باشد در اين جا وجود دارد) ولى مصلحت ايجاب مى‏كند كه تو بر كسى كه برتر از توست مقدم گردى....(42)

وى مى‏گويد: من نمى‏دانم چه مصلحتى در تقديم مفضول بر افضل بوده و كجاى اين كار داراى مصلحت است.(43)

7- ابن ابى الحديد درباره استناد ابوبكر به جمله «نحن الانبيا لا نورث» در داستان فدك مى‏گويد: ابوبكر به سبب مصلحتى كه در نظر داشت چنين نگرشى را بر گزيده بود كه براى ورثه پيامبر حق تصرف و سكونت در اموال موروثى پيامبر محفوظ بوده اما حق صرف در عين زمين و انبيه و اسباب و آلات را نخواهند داشت.(44)

8- وى مى‏گويد با وجود آن كه بر همراهى ابوبكر و عمر با لشكر اسامه، از طرف پيامبر تصريح شده بود ولى آن دو به سبب مصلحتى كه در مقام خويش براى دولت و ملت، حفظ اساس اسلام و رفع فتنه مى‏ديدند، از اين كار امتناع ورزيدند يا در انجام آن تاخير كردند.(45)

9- ابن ابى الحديد مى‏گويد: تمام صحابه به جهت مراعات مصلحت، بر رها نمودن بسيارى از نصوص اجماع كردند. سپس وى چند نمونه را به عنوان شاهد بيان مى‏كند:

الف: ناديده گرفتن سهم ذوى القربى و سهم مؤلفة قلوبهم كه در قرآن بدان‏ها تصريح گرديده است:

ب: با وجود آن كه پيامبر در دوران مريضى خويش امر كرده بود كه مسيحيان نجران را از جزيرة العرب بيرون كنيد، اصحاب چنين كارى را انجام ندادند تا آن كه مقدارى از دوران خلافت عمر سپرى گرديد...؛

ج: اصحاب، مسجدى را در مدينه تخريب و مقام را در مكه جا به جاو هر آن چه را به گمان خويش داراى مصلحت مى‏ديدند، بدان عمل كردند و براى عمده نصوص جايگاهى قايل نبودند. كار بدان جا رسيد كه فقهاى پس از آنان نيز در اين نحوه عملكرد بدان‏ها اقتدا كردند و بسيارى از آنان قياس را بر نص مقدم داشتند، تا جايى كه شريعت استحاله گرديد و طرفداران قياس اصحاب يك دين جديد به شمار آمدند.(46)

10 - وى مى‏گويد: قاضى القضاة بر اين باور بود كه اجتهاد نمودن يكى از راه‏هايى است كه براى مسلمانها جايز است و اهل بيت نيز اين كار را انجام مى‏داده‏اند. از باب نمونه امام حسن - عليه السلام - در جنگ با معاويه، تسليم وى شد ولى امام حسين - عليه السّلام - تسليم يزيد نگرديد؛ زيرا هر دو به اجتهاد شخصى خويش و مصلحت مورد ظنّ خود عمل مى‏كردند....(47)

11 - ابن ابى الحديد پس از نقل كلام قاضى القضاه و ارائه داورى در باره آن مى‏گويد: ولايت ابوبكر، عين مصلحت و ولايت غير او، عين مفسده بود او. آرزوى اين كه غير از خودش حاكم شود را نداشت، علاوه بر آن كه چنين كارى مستلزم مفسده نيز بود. آرزوى قلبى ابوبكر اين بود كه پس از خود امر را به عمر يا ابوعبيده واگذار كند، مشروط به اين مصلحت دينى كه از بيعت با خود ايجاد گرديده بود از بيعت با آنها نيز حاصل شود.(48)

12 - ابن ابى الحديد درباره مسئله غصب فدك پس از نقل كلام قاضى القضاه در ذيل آن مى‏گويد: «براى امام جايز است كه براى رعايت مصلحت حتى بدون مشاوره با مسلمانان چنين كارى را انجام دهد.»(49)

13 - ابن خلدون در زمينه استناد به مصلحت تا بدان جا پيش رفته كه به راحتى و با قاطعيت تمام چنين ادعاى مضحك و تعجب‏آميزى را ارائه مى‏دهد كه على و معاويه در عملكرد خود در برابر يكديگر هر دو به اجتهاد شخصى خويش استناد كرده و هيچ كدام مقصود باطل و بيهوده‏اى را در سر خود نپرورانده‏اند. نهايت آن است كه معاويه در ادامه كار دچار خطا گرديد. او شخصيتى بود كه براى اقتضاى فرمانروايى و رسيدن به اتحاد و يگانگى همه جانبه مى‏بايستى اين پست را به سوى خود و طائفه خود بكشاند و ديگران را از آن دور كند.(50)

14- ابن ابى الحديد مى‏گويد: نقيب گفت يكى از از آن چيزهايى كه به عمر جرات بخشيد تا از على روى برگرداند و با ابوبكر دست بيعت دهد - با وجود آن كه درباره جانشينى على از شخص پيامبر مطالبى را شنيده بود - اين است كه او بارها مطالبى را كه پيامبر بيان كرده بود، به جهت مراعات مصلحت مورد ترديد و انكار قرار داد و بر خلاف نصوص وارده در آن موارد موضع‏گيرى كرد، همانند انكار عمر بر پيامبر در باره تبرج زنان براى مردم، يا انكار پيامبر در قضيه حديبيه، يا انكار قول پيامبر با جمله «حسبنا كتاب الله» در لحظات واپسين زندگانى وى، هنگامى كه پى‏امبر اعظم - صلى اللَّه عليه و آله - قلم و دوات را درخواست كرد و موارد بسيارى ديگر كه برخى از آنها را وى ذكر كرده است و موارد ديگرى كه آنها را به كتاب‏هاى حديثى ارجاع داده است(51).

پي نوشت ها:

1) كتاب المكاسب، قم، باقرى 1415 ق، ج 1 ص 342.

2) فرائد الاصول، ج 2، ص 556.

3) كتاب المكاسب، ج 1، ص 245.

4) كتاب الصوم، ص 87.

5) كتاب الزكاه، ص 87.

6) كتاب النكاح، ص 168.

7) كتاب القضا و الشهادات، ص 59.

8) همان ص 66.

9) جهت آگاهى از بقيه موارد ر. ك: كتاب المكاسب، ج 1، ص 160، 234، ج 2، ص 23، 26، 118، 153، 154، 294، 536، 539، 540، 564، 568، ج 3، ص 431، 433، 570، 573 ،575 ،579 ،ج 4 ص 57 59 ج 5 ص 123، 144؛ كتاب النكاح، ص 88، 169، 170، 176، 235، 270، 279، 280، 120، 121، 122، 123. 124؛ كتاب الصوم، 305؛ كتاب الزكاه، ص‏16، 18، 19، 20، 23، 25، 26، 88، 194؛ كتاب الطهاره، ج 1 ص 312 ج 2 ص 29، 41، 43، 48، 156؛ كتاب القضا و الشهادت، ص 104، 105، 179، 248، 251.

10) المقنعه، ص 616.

11) الانتصار، 532.

12) رسائل الشريف المرتضى، قم، دارالقرآن الكريم، 1405 ق، ج‏1، ص‏100.

13) رسائل المرتضى، ج 1، ص 302.

14) الكافى، ابن الصلاح الحلبى، مدرسه امام مهدى، ص‏485.

15) النهايه، شيخ طوسى، قم، قدس محمدى، ص 419.

16) همان، ص 696.

17) همان، ص 704.

18) ر.ك: المبسوط فى الفقه الاماميه، المكتبه الرضويه، 1351 ش، ج 1، ص 216، 245، 255؛ ج‏2 ص 19، 33، 35، 38، 44، 45، 49، 50، 56، 70، 73؛ ج 3، ص 276، 346؛ ج 4، ص‏137، 138، 329، 340؛ ج 6، ص‏142؛ ج‏7، ص‏92، 271، 275، 280؛ ج 8، ص‏97، 167؛ الاقتصاد الهادى الى طريق الارشاد، تهران، جامع چهلستون، ص 103، 104، 123، 136، 165، 159، 164، 176؛ الرسائل العشر، ص 95، 112، 305، 320، 324.

19) رسائل المرتضى، ج 2، ص 180.

20) مختلف الشيعه، العلامه الحلى، قم، جامعه مدرسين، 1413 ق، ج 5، ص 41.

21) المسائل العشر فى الغيبه، شيخ مفيد، مركز الابحاث العقائديه، ص‏116.

22) جامع السعادت، محمد مهدى نراقى، ج 2، ص 253.

23) مكيال‏المكارم فى‏فوائدالدعا للقائم، الموسوى الاصفهانى، بيروت، موسسه الاعلمى، ص‏13.

24) فتح البارى، ابن حجر عسقلانى، بيروت، دارالمعرفه، ج 3، ص 14.

25) همان، ج 6 ص 145.

26) حاشيه الحافظ السندى على النسايى، ابن عبدالهادى، بيروت، دار الكتب العلميه، ج 7، ص‏131.

27) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 1،ص 140.

28) همان، ج 12، ص 82.

29) تحفه الفقها، علاالدين السمرقندى، بيروت، دارالكتب العلميه، ج 3، ص 355.

30) الموافقات، ج 2، ص 13 - 41 - 42.

31) مواهب الجليل لشرح مختصر خليل، المغربى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1416 ق.

32) همان، ج 7، ص 558.

33) حاشيه الدسوقى على الشرح الكبير، شمس الدين محمد، دار احيا الكتب العربيه،ج‏2 ص‏206.

34) همان، ج‏3، ص‏380.

35) الشرح الكبير، سيدى احمد الدر دير، ابى البركات، داراحيا الكتب العربيه، ج 2 ص 186.

36) المبسوط، السرخسى، بيروت، دارالمعرفه، ج 10، ص 110.

37) همان، ج 18، ص 172.

38) المناظرات بين فقها السنه و فقهاالشيعه، مقاتل بن عطيه، بيروت، الغدير 1419، ص‏55؛ موتمر علما بغداد فى الامامة والخلافه، تحقيق سيد مرتضى رضوى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1377 ش. ص‏179؛ مواقف الشيعه، الاحمدى الميانجى، قم، جامعه مدرسين، 1416ق. ج‏3، ص‏126.

39) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 2، ص 43.

40) همان، ج 1، ص 140.

41) همان، ص 158.

42) منارالهدى فى النص على امامة الائمه الاثنى عشر، بحرانى، بيروت، دارالمنتظر، ص 131.

43) همان، ص‏131 و138.

44) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 17، ص 218.

45) همان، ج 12، ص 83 ؛ منارالهدى، ص 523.

46) شرح نهج البلاغه، ج 12، ص‏83 و84؛ منار الهدى، ص‏523.

47) شرح نهج البلاغه، ج‏12، ص‏251.

48) همان، ج 17، ص 168.

49) همان، ج 16، ص 286.

50) مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 393 - 394.

51) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 12، ص 87 - 88.